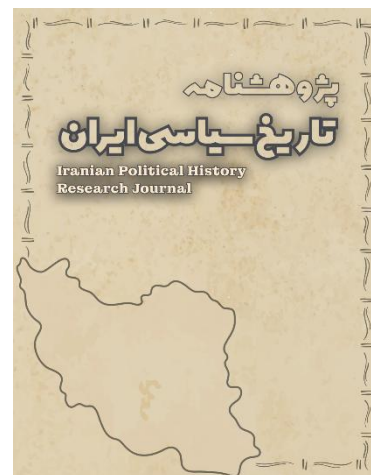


A Critical Analysis of the Qizilbash Institution in the Political-Military Structure of the Safavid State

1. Sadegh Niknam Tehrani¹*: Department of Political Science, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran

*Corresponding Author's Email Address: sadegh.niknam.t87@yahoo.com



Abstract:

This article aims to analyze the discourse of the "corrupt state" in the intellectual texts of the Naseri era in Iran, using the method of critical discourse analysis. Focusing on the works of thinkers such as Talebof, Akhundzadeh, Mostashar al-Dowleh, and Zeyn al-Abedin Maraghe'i, the study explores how political corruption is represented and articulated through metaphorical language, modern rational vocabulary, and discourse strategies. These texts were written amidst the crisis of legitimacy facing the Qajar monarchy and sought to construct an alternative vision of statehood, power, and nationhood based on legality, public will, and rational governance. The findings suggest that in these writings, corruption is not viewed as a moral failure or personal vice, but as a structural and discursive phenomenon rooted in autocracy, lawlessness, and the marginalization of the people. Metaphors such as the ailing state, the greedy ruler, and the oppressed nation serve as rhetorical tools to expose systemic corruption and promote a reimagined political order. By redefining key concepts such as "law," "reason," and "justice," these intellectuals challenged the prevailing discourse of absolute monarchy and laid the foundation for a discourse of democratic legitimacy. The article argues that the anti-corruption discourse of the Naseri period played a formative role in the emergence of modern political language in Iran and contributed to the ideological groundwork of the Constitutional Revolution.

Keywords: Discourse analysis, corrupt state, Naseri intellectuals, political legitimacy, political metaphors, rule of law, anti-corruption discourse

How to Cite: Niknam Tehrani, S. (2024). A Critical Analysis of the Qizilbash Institution in the Political-Military Structure of the Safavid State. Iranian Political History Research Journal, 2(2), 1-17.

Receive: 20 April 2024

Revised: 27 May 2024

Accepted: 07 June 2024

Published: 21 June 2024



تحلیل گفتمان «دولت فاسد» در متون روشنفکری ایران دوره ناصری



۱. صادق نیکنام تهرانی^{id}؛ گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: sadegh.niknam.t87@yahoo.com

چکیده

مقاله حاضر با هدف تحلیل گفتمان «دولت فاسد» در متون روشنفکری دوره ناصری نگاشته شده و تلاش دارد تا با بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمان انتقادی، نحوه بازنمایی فساد سیاسی در آثار متفکرانی چون طالبوف، آخوندزاده، مستشارالدوله و زین‌العابدین مراغه‌ای را بررسی کند. این متون در بستر بحران مشروعیت سلطنت قاجار شکل گرفته‌اند و از طریق زبانی استعاری، نظام واژگانی جدید، و ساختارهای گفتمانی مبتنی بر عقلانیت مدرن، تصویری بدیل از دولت، قدرت، و ملت ارائه می‌دهند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم «فساد» در این گفتمان، نه امری فردی و اخلاقی، بلکه پدیده‌ای ساختاری و گفتمانی است که با عناصر قدرت متمرکز، بی‌قانونی، و طرد ملت از ساختار تصمیم‌گیری پیوند دارد. استعاره‌هایی همچون دولت بیمار، حاکم طماع، و ملت قربانی، ابزارهایی معنایی برای افشای ساختار فساد و دعوت به بازسازی نظم سیاسی نوین هستند. این متون با بازتعریف مفاهیمی چون «قانون»، «عقل»، و «عدالت»، در پی آن‌اند که گفتمان سلطنت مطلقه را به چالش بکشند و به‌جای آن، نظم سیاسی برآمده از اراده ملت را صورت‌بندی کنند. مقاله همچنین نشان می‌دهد که گفتمان ضدفساد در دوره ناصری، زمینه‌ساز پیدایش زبان سیاسی مدرن و تقویت اندیشه مشروطه‌خواهی در ایران شد و از این منظر، سهمی نظری در فهم تاریخی گسست‌های مشروعیت در تاریخ اندیشه ایرانی ایفا می‌کند.

کلیدواژگان: تحلیل گفتمان، دولت فاسد، روشنفکران ناصری، مشروعیت سیاسی، استعاره‌های سیاسی، قانون‌گرایی، گفتمان ضدفساد

نحوه استناددهی: نیکنام تهرانی، صادق. (۱۴۰۳). تحلیل گفتمان «دولت فاسد» در متون روشنفکری ایران دوره ناصری. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۲(۲)، ۱۷-۱.

تاریخ دریافت: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۶ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۸ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۰۱ تیر ۱۴۰۳



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

دوره ناصری یکی از پر آشوب‌ترین و در عین حال تعیین‌کننده‌ترین مقاطع تاریخی ایران در دوره قاجار به شمار می‌رود؛ دورانی که با گسترش نفوذ قدرت‌های استعماری، آشکار شدن ضعف ساختارهای حکمرانی، و بروز بحران‌های مشروعیت سیاسی و اقتصادی همراه شد. سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ق) عرصه‌ای برای ظهور نیروهای جدید اجتماعی، اقتصادی و فکری بود که به تدریج بنیان‌های سنتی قدرت را به چالش کشیدند. در این فضا، گروهی از متفکران، نویسندگان و اصلاح‌طلبان که بعدها عنوان روشنفکران را به خود گرفتند، با بهره‌گیری از آموزه‌های مدرنیته و تجربه‌های جوامع غربی، درصدد نقد و بازسازی قدرت سیاسی در ایران برآمدند. آن‌ها با مشاهده شکاف میان حکومت و مردم، فقدان قانون، گسترش ظلم و ستم، و بهره‌کشی ساختاری از منابع عمومی توسط طبقه حاکم، به ترسیم تصویری از «دولت فاسد» پرداختند؛ مفهومی که نه تنها در تحلیل وضعیت آن دوره، بلکه در شکل‌دهی به زبان انتقادی روشنفکری مدرن ایران نقش بنیادین ایفا کرد (Hairi, ۱۹۸۸; Amanat, ۱۹۹۷).

«فساد» در این گفتمان صرفاً به معنای رشوه‌گیری یا ناکارآمدی اداری نبود، بلکه مفهومی کلان‌تر و ساختاری‌تر داشت که به ناکامی در تحقق عدالت، بی‌قانونی، شخصی شدن قدرت، و فقدان مسئولیت‌پذیری سیاسی اشاره می‌کرد. به عبارت دیگر، فساد در ادبیات روشنفکری دوره ناصری، نماد نوعی انحراف گفتمانی از الگوی حکومت مطلوب بود که در آن دولت می‌بایست بر اساس عقلانیت، قانون، شفافیت و پاسخگویی عمل کند (Abrahamian, ۱۹۸۲). بنابراین، نقد دولت فاسد در این متون، نوعی کنش گفتمانی برای بازتعریف رابطه دولت و ملت، قدرت و قانون، و سنت و تجدد به‌شمار می‌آید. این روشنفکران از مفاهیمی همچون «عدالتخانه»، «آزادی»، «انصاف» و «ملت» بهره می‌بردند تا در برابر گفتمان اقتدارگرایی حاکم، گفتمانی آلترناتیو و اصلاح‌محور بسازند (Bayat, ۲۰۰۷).

زمینه‌های این گفتمان را می‌توان در تغییرات ساختاری ایران در سده نوزدهم جست‌وجو کرد؛ زمانی که اقتصاد ایران تحت فشار فزاینده امتیازات استعماری، فساد درباری، و بحران‌های مالی قرار گرفت و در عین حال، افکار جدیدی از طریق سفرنامه‌ها، ترجمه‌ها و ارتباط با دنیای غرب وارد فضای فرهنگی کشور شد (Keddie, ۲۰۰۳). در این بستر، مفهوم «دولت فاسد» به‌عنوان یک برساخت انتقادی توسط متفکرانی همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، طالبوف تبریزی، و زین‌العابدین مراغه‌ای مطرح شد. این متفکران با بهره‌گیری از عناصر گفتمان مدرن، به نقد بنیادهای مشروعیت دولت قاجار پرداختند و تلاش کردند تا نشان دهند که فساد نه صرفاً خطای فردی، بلکه برآمده از غیاب قانون، نهادهای ضعیف، و ساختار متمرکز قدرت است (Martin, ۱۹۸۹).

نکته مهم آن است که این گفتمان در دوران ناصری نه تنها مفهومی انتقادی، بلکه واجد کارکردی هویتی بود. یعنی روشنفکران با انتقاد از فساد دولت، خود را در موقعیتی برتر از حکومت قرار می‌دادند و جایگاه «وجدان بیدار ملت» را به خود اختصاص می‌دادند. آنان با خلق تصویر دولت فاسد، خود را نمایندگان مشروع اصلاح، عقلانیت و اخلاق عمومی معرفی کردند. از این منظر، گفتمان فساد سیاسی در دوره ناصری، نه صرفاً تحلیلی از واقعیت اجتماعی، بلکه تلاشی برای برساخت هویت روشنفکری، مشروعیت‌بخشی به نقد قدرت، و ارائه بدیل‌های گفتمانی بود (Chehabi, ۱۹۹۰). این نوع بازنمایی دولت فاسد، نوعی «دیگرسازی» قدرت سیاسی بود که به روشنفکران امکان می‌داد هم از منظر اخلاقی و هم عقلانی، خویش را در موضع برتری تعریف کنند.

در عین حال، این گفتمان خالی از تضادها و تنش‌های درونی نبود. بخشی از این تنش‌ها از تضاد میان تجددگرایی صوری و واقعیت‌های سنتی جامعه ایران ناشی می‌شد. مثلاً بسیاری از روشنفکران اگرچه خواهان نظم قانونی و عقلانی بودند، اما خود گاه گرفتار نگاهی اقتدارگرا و نخبه‌گرایانه به جامعه بودند. از سوی دیگر، گفتمان ضدفساد آنان اغلب به شکل استعاری و اخلاقی بیان می‌شد و کمتر به تحلیل ساختاری دقیق از نهادهای قدرت می‌پرداخت (Mottahedeh, ۱۹۸۵). با این حال، نمی‌توان اهمیت این گفتمان را در شکل‌دهی به زبان سیاسی مدرن در ایران نادیده گرفت، چرا که زمینه‌ساز مفاهیمی چون قانون اساسی، مجلس، پاسخگویی، و نهادگرایی شد که بعدها در مشروطه تجلی یافت.

پژوهش حاضر بر آن است تا با بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمان انتقادی، به واکاوی مفهوم «دولت فاسد» در متون روشنفکری دوره ناصری بپردازد. هدف اصلی این پژوهش، فهم چگونگی برساخت گفتمانی فساد سیاسی در این متون، نقش آن در شکل‌دهی به گفتمان روشنفکری مدرن، و پیامدهای مفهومی و سیاسی آن در تاریخ ایران است. پرسش اصلی پژوهش این است که: مفهوم «دولت فاسد» در متون روشنفکری دوره ناصری چگونه بازنمایی شده است و این بازنمایی چه نسبتی با تحولات گفتمانی قدرت و مشروعیت در آن دوره دارد؟ در پاسخ به این پرسش، تلاش خواهد شد تا با بررسی دقیق زبان، مفاهیم، استعاره‌ها و ساختارهای استدلالی این متون، به تحلیل دقیق‌تری از گفتمان فساد در این مقطع تاریخی برسیم. این پژوهش همچنین می‌کوشد تا نشان دهد که نقد فساد دولت در این متون، فراتر از یک اعتراض سیاسی، حامل نوعی پروژه فکری برای بازسازی نظم سیاسی و اخلاقی در جامعه ایران بوده است.

روش‌شناسی پژوهش

برای نگارش این مقاله، از روش تحلیل گفتمان انتقادی بهره گرفته شده است، چرا که هدف اصلی پژوهش، بررسی نحوه بازنمایی مفهومی «دولت فاسد» در متون روشنفکری دوره ناصری و تحلیل ریشه‌های معنایی و ایدئولوژیک این بازنمایی‌ها است. روش تحلیل گفتمان به‌عنوان ابزاری تحلیلی به ما امکان می‌دهد تا فراتر از سطح ظاهری متن حرکت کنیم و به لایه‌های پنهان‌تر معناسازی، برساخت قدرت، و سازوکارهای ایدئولوژیک در گفتمان روشنفکران ایرانی بپردازیم. در این پژوهش، تحلیل گفتمان در معنای فوکویی آن، یعنی گفتمان به‌مثابه برساختی تاریخی و قدرت‌محور، به‌کار گرفته شده است و در عین حال، برای تحلیل دقیق‌تر سازوکارهای زبانی و مفهومی در متون، از رویکرد ون‌دایک نیز برای بررسی ساختار استدلالی، قطب‌بندی‌های زبانی و کارکرد واژگان کلیدی استفاده شده است. از آنجا که گفتمان روشنفکری دوره ناصری در پی نقد و بازسازی قدرت سیاسی قاجاریه بر مبنای مفاهیمی همچون قانون، عقلانیت، آزادی، و عدالت بوده است، تحلیل این گفتمان از منظر نسبت آن با برساخت مفهوم «فساد سیاسی» اهمیت می‌یابد.

منابع مورد استفاده در این پژوهش شامل مجموعه‌ای از متون روشنفکری فارسی‌زبان دوره ناصری است که به‌صورت مکتوب و در قالب رسائل، مقالات، ترجمه‌ها، رمان‌ها و نامه‌ها منتشر شده‌اند. از میان این متون می‌توان به آثاری چون «کتاب احمد» نوشته طالبوف، «مکتوبات» آخوندزاده، «یک کلمه» مستشارالدوله و «سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ» زین‌العابدین مراغه‌ای اشاره کرد. این متون به دلیل جایگاه تاریخی و تأثیرگذاری‌شان در شکل‌دهی به گفتمان مدرن سیاسی در ایران انتخاب شده‌اند. معیار انتخاب این آثار آن بوده که نویسندگان‌شان دارای دغدغه‌های روشنفکرانه درباره اصلاح حکومت، نقد فساد قدرت، و آرزوی استقرار نظم عقلانی و قانونی در ایران بوده‌اند. در انتخاب منابع همچنین توجه شده است که متون انتخابی به دوره تاریخی مورد نظر یعنی دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار محدود باشند، تا گفتمان «دولت فاسد» در بافت تاریخی خاص خود تحلیل شود.

فرآیند تحلیل داده‌ها در این پژوهش با خوانش مکرر و عمیق متون مورد نظر آغاز شده و سپس در قالب کدگذاری مفهومی صورت گرفته است. در این مرحله، تلاش شده تا مفاهیم کلیدی مرتبط با فساد سیاسی، استبداد، قانون‌گریزی، سوءاستفاده از قدرت، و ناکارآمدی نهادی در متن شناسایی شوند. پس از استخراج این مفاهیم، به تحلیل نحوه به‌کارگیری آن‌ها در بافت متن، روابط معنایی میان مفاهیم، و سازوکارهای زبانی و بلاغی که به تولید گفتمان ضدفساد منتهی می‌شود، پرداخته شده است. تحلیل به‌گونه‌ای پیش رفته که بتواند پیوند میان مفهوم‌سازی روشنفکران و ساختار قدرت دوره ناصری را نشان دهد و همچنین نشان دهد که چگونه روشنفکران ایرانی در چارچوبی گفتمانی خاص، مفهوم «دولت فاسد» را برساختند تا از طریق آن، خواست تغییر و اصلاح را بیان کنند. در این مسیر، مفاهیمی همچون «ملت»، «آزادی»، «قانون» و «استبداد» نیز به‌عنوان مفاهیم هم‌پیوند تحلیل شده‌اند، چرا که بازنمایی دولت فاسد همواره در نسبت با این مفاهیم شکل گرفته است. در نهایت، یافته‌های تحلیل در قالب مضامین گفتمانی مشخص دسته‌بندی و گزارش شده‌اند.

چارچوب نظری

در تحلیل گفتمان «دولت فاسد» در متون روشنفکری ایران دوره ناصری، چارچوب نظری این پژوهش بر مبنای ترکیبی از نظریه‌های گفتمان‌پژوهی انتقادی، تاریخی و پس‌ساختارگرا شکل گرفته است. در این میان، مفاهیم کلیدی همچون «فساد»، «دولت»، «مشروعیت» و «انتقاد از قدرت» نه به‌عنوان مفاهیمی ایستا و ذات‌باور، بلکه به‌مثابه برساخت‌های گفتمانی در نظر گرفته شده‌اند که در بستر تاریخ، روابط قدرت، و کنش‌های زبانی پدیدار می‌شوند. بر این اساس، تحلیل گفتمان نه صرفاً یک تکنیک زبانی، بلکه روشی برای کاوش در منطق‌های بنیادین معنا، بازنمایی و سلطه است که در متون روشنفکری آن دوره بازتاب یافته‌اند. در این مقاله، نظریه گفتمان ارنستو لاکلا و شانتال موفه به‌عنوان نظریه محوری در تحلیل منطق‌های گفتمانی به‌کار گرفته شده است، در حالی که رویکرد فوکو در تحلیل مناسبات قدرت-دانش و دستگاه‌های مشروعیت‌بخش، و همچنین تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک در سطح زبان‌شناختی و استدلالی مکمل این چارچوب نظری خواهد بود (Laclau & Mouffe, ۲۰۰۱; Foucault, ۱۹۸۰; van Dijk, ۱۹۹۸).

در نگاه لاکلا و موفه، گفتمان فضایی است از منازعه دائمی بر سر تثبیت معنا. در این چارچوب، هیچ معنایی ذاتاً ثابت یا بی‌طرف نیست، بلکه از طریق برساخت‌های اجتماعی و درون مناسبات قدرت شکل می‌گیرد. مفاهیمی همچون «فساد»، «عدالت» یا «دولت» در متون روشنفکری ایران نیز واجد چنین ساختاری هستند: آن‌ها در قالب زنجیره‌های هم‌نشینی خاص، به دیگر مفاهیم متصل شده و معنایی متغیر می‌یابند. برای مثال، در گفتمان طالبوف، دولت فاسد نه صرفاً یک ساختار ناکارآمد، بلکه نقطه تقابل با دولت قانون‌مدار و عقلانی غربی است، و فساد در معنایی گفتمانی، مفهومی تهی است که در بستر استعاره‌های اخلاقی و سیاسی پر می‌شود. به تعبیر لاکلا، این مفاهیم «گره‌گاه» (nodal points) گفتمان هستند که از طریق آن‌ها زنجیره‌های دال‌ها به شکلی خاص سازمان می‌یابند (Laclau, ۱۹۹۶). در همین راستا، لاکلا و موفه از مفهوم «تعلیق معنا» یا «بحران هژمونیک» سخن می‌گویند؛ وضعیتی که در آن، معنای تثبیت‌شده قدرت دچار چالش می‌شود و امکانی برای ظهور گفتمان‌های آلترناتیو فراهم می‌گردد. در دوره ناصری، با بحران‌های سیاسی و اقتصادی ساختار قاجار، فضای تعلیق معنا شکل گرفت و به روشنفکران این امکان را داد تا دولت فاسد را به‌مثابه یک ضدنماد هژمونی تعریف و نقد کنند.

از سوی دیگر، میشل فوکو تحلیل خود را نه بر محور معنا بلکه بر محور قدرت و دانش متمرکز می‌کند. به باور او، گفتمان نه تنها سازنده معنا، بلکه ابزار تولید و بازتولید قدرت است. در این دیدگاه، دولت فاسد در متون روشنفکری دوره ناصری نه صرفاً ابژه‌ای برای نقد سیاسی، بلکه نقطه‌ای برای مقاومت در برابر

گفتمان‌های رسمی سلطنت قاجار است که مشروعیت خود را از سنت، دین و تبعیت می‌گرفتند (Foucault, ۱۹۸۰). روشنفکران با برساخت تصویر دولت فاسد، نظامی دانشی خلق کردند که در آن، عقلانیت مدرن، قانون‌گرایی، و عدالت‌طلبی جایگزین مشروعیت دینی و شخصی می‌شد. فوکو از مفهوم «ضد-گفتمان» (counter-discourse) استفاده می‌کند تا نشان دهد چگونه گروه‌های منتقد، با بهره‌گیری از زبان و سازوکارهای خاص، گفتمان حاکم را به چالش می‌کشند. در این معنا، روشنفکران ایرانی با اتکا به مفاهیمی چون «ملت»، «آزادی» و «حقوق» گفتمان سلطنت مطلقه را به پرسش کشیدند و فضا را برای گسست گفتمانی آماده ساختند.

در عین حال، در تحلیل دقیق‌تر ساختارهای زبانی متون روشنفکری مورد نظر، نظریه تحلیل گفتمان انتقادی تئون ون‌دایک کاربرد دارد. در این رویکرد، زبان نه تنها بازتاب ساختارهای قدرت، بلکه ابزار بازتولید آن‌هاست. بنابراین، تحلیل واژگان، ساختار نحوی جملات، نظام ارجاعات و تقابل‌های دوتایی (مثل دولت/ملت، عقل/جهل، قانون/استبداد) به ما کمک می‌کند تا دریابیم که چگونه مفهوم دولت فاسد در سطح زبان برساخته شده است (van Dijk, ۲۰۰۶). ون‌دایک همچنین به نقش حافظه شناختی، باورها و پیش‌انگاره‌های ایدئولوژیک در ساخت گفتمان توجه دارد؛ یعنی این‌که چگونه نویسنده، با بهره‌گیری از چارچوب‌های ذهنی مخاطب، معنا را تولید و تثبیت می‌کند. برای مثال، وقتی طالبوف از «دولت نادان و ناحساب» سخن می‌گوید، این توصیف صرفاً توهین نیست بلکه بهره‌گیری از پیش‌انگاره‌های مشترک مخاطب درباره ناکارآمدی نظام سیاسی است تا ایدئولوژی آلترناتیو را تثبیت کند.

در چارچوب نظری این پژوهش، فساد نیز نه یک ناهنجاری اداری، بلکه یک برساخت معنایی است که در نسبت با گفتمان قدرت شکل می‌گیرد. فساد در این متون اغلب با استعاره‌های اخلاقی (مثل پلیدی، تباهی، مرض)، استعاره‌های دینی (مثل ظلم، فسق، و بی‌عدالتی) و استعاره‌های پزشکی (مثل بیماری مزمن) همراه است. این استعاره‌ها ابزارهایی برای اقناع مخاطب و ساختن تصویر منفی از دولت هستند که آن را نه فقط ناکارآمد، بلکه «نامشروع» و «ضد ملت» معرفی می‌کنند. در این فضا، مشروعیت قدرت تبدیل به میدان اصلی منازعه گفتمانی می‌شود: روشنفکران با نقد فساد، مشروعیت دولت قاجار را انکار کرده و در برابر آن، نظامی مبتنی بر عقلانیت و قانون پیشنهاد می‌دهند. مشروعیت در این معنا، یک سازه گفتمانی است که به واسطه ارتباط میان زبان، قدرت، و ارزش‌های اجتماعی تولید می‌شود (Habermas, ۱۹۷۵). بنابراین، اگر دولت قاجار خود را بر مبنای سنت و نسب سلطنتی مشروع می‌دانست، روشنفکران با اتکا به گفتمان نوین مدرن، تلاش کردند تا مشروعیت را به مفاهیمی همچون رضایت عمومی، عدالت، و قانون ارجاع دهند.

در نهایت، چارچوب نظری این پژوهش بر سه پایه اصلی استوار است: نخست، تحلیل منازعه بر سر معنا از دیدگاه لاکلا و موفه؛ دوم، تحلیل مناسبات قدرت و دانش از دیدگاه فوکو؛ و سوم، تحلیل ساختارهای زبانی، ایدئولوژیک و شناختی از دیدگاه ون‌دایک. این رویکرد ترکیبی به ما امکان می‌دهد تا گفتمان «دولت فاسد» را نه صرفاً به عنوان یک اعتراض سیاسی، بلکه به مثابه کنشی گفتمانی، استراتژیک و هویت‌ساز درک کنیم که در متن بحران‌های تاریخی دوره ناصری شکل گرفت و پایه‌گذار سنت انتقادی مدرن در ایران شد.

تحلیل گفتمان انتقادی در آثار طالبوف

آثار طالبوف تبریزی یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های گفتمان انتقادی در دوره ناصری به شمار می‌رود؛ گفتمانی که با بهره‌گیری از مفاهیم مدرنی چون قانون، ملت، عدالت، و آزادی، به تقابل با ساختار سنتی قدرت قاجاری پرداخت و در مرکز آن، تصویر «دولت فاسد» به عنوان نشانه‌ای از بحران مشروعیت سیاسی قرار

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

دارد. طالبوف نه تنها در مقام یک روشنفکر نوگرا، بلکه در جایگاه یک ناظر اجتماعی دقیق، با نگاهی انتقادی به وضع موجود، زبان خاصی را برای نقد قدرت مستقر توسعه داد؛ زبانی که آمیزه‌ای از تحلیل سیاسی، اخلاق اجتماعی، و آرمان‌خواهی مدرن بود و در آن، مفهوم فساد دولتی به عنوان هسته مرکزی روایت انتقادی‌اش عمل می‌کرد (Amanat, ۱۹۹۷). آثار او از قبیل «کتاب احمد»، «مسالك المحسنين»، و «رساله‌های انتقادی» سرشار از مضامین ضد استبدادی، نقد قدرت بی‌ضابطه، و افشای مناسبات فسادآلود در درون دستگاه حکومتی‌اند؛ به گونه‌ای که فساد در آثار او صرفاً به رشوه و غارت اموال عمومی محدود نمی‌شود، بلکه در قالب ناکارآمدی عقلانی، فقدان پاسخگویی، بی‌قانونی و بی‌توجهی به منافع ملت بازنمایی می‌شود.

طالبوف با قرار دادن خود در موقعیت گفتمانی روشنفکر نقاد، گفتمانی را بنا می‌نهد که در آن، دولت قاجار به عنوان مصداق بارز «دولت نادان» و «ناحق» معرفی می‌شود. به باور او، دولتی که «بدون علم و بدون مشورت با ملت» حکومت می‌کند، لاجرم به ظلم، استبداد، و فساد کشیده می‌شود. در این‌جا، فساد مفهومی اخلاقی، سیاسی و معرفتی است؛ نوعی انحراف از عقلانیت، قانون و عدالت که پیامد آن، سقوط جامعه در ورطه جهل، فقر، و بی‌نظمی است (Bayat, ۲۰۰۷). طالبوف به صراحت می‌نویسد که «تا وقتی قانون نباشد، ظلم هست؛ و تا ظلم هست، دولت فاسد است». این گزاره نمونه‌ای از پیوند میان مفاهیم «قانون»، «ظلم» و «فساد» در گفتمان انتقادی اوست؛ پیوندی که نشان می‌دهد فساد نه پدیده‌ای فردی یا انحرافی، بلکه ساختاری و گفتمانی است. به همین سبب، یکی از راهبردهای گفتمانی طالبوف، بازتعریف مشروعیت سیاسی بر پایه علم، قانون، و عقل جمعی است؛ پروژه‌ای که در تقابل بنیادین با نظام سلطنت مطلقه شکل می‌گیرد (Keddie, ۲۰۰۳).

در تحلیل گفتمان آثار طالبوف، می‌توان به وضوح استفاده او از تکنیک‌های زبانی برای برساختن تصویر دولت فاسد را مشاهده کرد. یکی از تکنیک‌های مهم در این زمینه، استفاده از تقابل‌های دوگانه است: دولت در برابر ملت، جهل در برابر علم، استبداد در برابر قانون، و خودرأیی در برابر مشورت. این تقابل‌ها، به زعم وندایک (۱۹۹۸)، شالوده‌های گفتمان انتقادی‌اند که از طریق آن‌ها، ساختارهای معنایی گفتمان ساخته می‌شوند و «ما»ی اخلاقی و عقلانی در برابر «آن‌ها»ی فاسد و استبدادی قرار می‌گیرد. طالبوف با بهره‌گیری از همین تقابل‌ها، «ملت» را به مثابه فاعل تاریخی و اخلاقی در مقابل «دولت فاسد» قرار می‌دهد و از این طریق، هم به نقد قدرت می‌پردازد و هم به تولید سوژه‌ای نوین کمک می‌کند. برای مثال، در «کتاب احمد»، قهرمان داستان در مسیر آشنایی با مفاهیم جدید، دائماً درگیر فهم این مسئله است که چرا دولت ایران در فساد غرق شده و چرا اصلاح‌پذیر نیست؛ پاسخی که طالبوف به نحوی گفتمانی به آن می‌دهد، آن است که فقدان قانون، غیاب عقلانیت، و طرد ملت از فرایند قدرت، منشأ اصلی این فساد است (Chehabi, ۱۹۹۰).

زبان طالبوف نیز واجد ویژگی‌هایی است که او را در مقام یک گفتمان‌ساز انتقادی قرار می‌دهد. او از طنز، طعنه، کنایه و استعاره به عنوان ابزارهای گفتمان انتقادی بهره می‌برد. مثلاً دولت را به کشتی بی‌سکان در دریای طوفانی تشبیه می‌کند؛ استعاره‌ای که بیانگر عدم هدایت عقلانی و فروپاشی نظم است. یا جایی دیگر، حکمرانان را به دزدان قافله‌ای تشبیه می‌کند که لباس شرافت پوشیده‌اند. این گونه استعاره‌ها، همان‌طور که فوکو (۱۹۸۰) یادآور می‌شود، ابزارهای «ضد-گفتمان» هستند که گفتمان قدرت را از درون می‌فرسایند. طالبوف از طریق این استعاره‌ها، به مخاطب امکان می‌دهد تا قدرت حاکم را نه از منظر مشروعیت سنتی، بلکه از منظر عقل و اخلاق عمومی مورد پرسش قرار دهد. این پرسش‌گری، نوعی گسست معرفتی از گذشته ایجاد می‌کند و گفتمان جدیدی را پیشنهاد می‌دهد که در آن، مشروعیت سیاسی باید بر پایه شایستگی، قانون‌مندی و پاسخگویی عمومی تعریف شود (Laclau & Mouffe, ۲۰۰۱).

یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته در گفتمان طالبوف، استفاده از مفاهیم علمی و اجتماعی مدرن برای نقد ساختار سیاسی است. او با ارجاع به مفاهیم «فیزیک اجتماعی»، «تمدن»، «پیشرفت»، «قانون طبیعت»، و «حقوق بشر» تلاش می‌کند نشان دهد که فساد دولت، ناشی از بی‌اعتنایی آن به منطق‌های عقلانی حاکم بر جوامع پیشرفته است. در اینجا، فساد نه فقط پدیده‌ای محلی، بلکه نشانه‌ای از عقب‌ماندگی تمدنی است. به همین سبب، طالبوف پروژه خود را پروژه‌ای مدرن‌ساز می‌داند که در آن، هدف نه فقط انتقاد، بلکه تجویز نسخه‌ای عقلانی برای اصلاح ساختار قدرت است؛ نسخه‌ای که در آن، دولت باید تابع قانون، منطق، و منافع عمومی باشد (Hairi, ۱۹۸۸).

تحلیل ساختار استدلالی آثار طالبوف نیز نشان می‌دهد که او بر مبنای الگوی استقرایی و قیاسی، مفاهیم خود را پیش می‌برد. ابتدا با ذکر مثالی از فساد در دربار یا ناکارآمدی مأموران حکومتی، به تحلیل علت‌های ریشه‌ای آن می‌پردازد و سپس با ارجاع به تجربه‌های غربی، نسخه‌ای برای اصلاح ارائه می‌دهد. این ساختار استدلالی، همان‌طور که ون‌دایک (۲۰۰۶) اشاره می‌کند، بر محور عقلانیت زبانی و اقناع گفتمانی استوار است و هدف آن، متقاعد کردن مخاطب برای پذیرش گفتمان آلترناتیو است. در همین راستا، زبان طالبوف گرچه تند و گزنده است، اما همواره تلاش می‌کند خود را در جایگاه عقل سلیم، اخلاق عمومی، و دانایی تاریخی نشان دهد. این جایگاه، به او امکان می‌دهد تا هم از منظر معرفتی و هم از منظر اخلاقی، گفتمان سلطنت قاجار را به چالش بکشد و مشروعیت آن را از بنیاد زیر سؤال ببرد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که گفتمان طالبوف درباره دولت فاسد، یکی از نخستین صورت‌بندی‌های مدرن از نقد ساختار قدرت در ایران است که در آن، مفهوم فساد از سطح اخلاق فردی به سطح نظام سیاسی ارتقاء یافته و به‌عنوان برساختی تاریخی، اجتماعی و زبانی در متن مناسبات قدرت جای گرفته است. این گفتمان نه تنها نقشی مهم در ایجاد فضای انتقادی در دوره ناصری داشت، بلکه زمینه‌ساز شکل‌گیری زبان سیاسی مشروطه نیز بود. از این رو، تحلیل گفتمان آثار طالبوف، نه فقط کاوش در متون روشنفکری، بلکه فهمی ژرف‌تر از تحولات گفتمانی قدرت، مشروعیت، و اصلاح در تاریخ اندیشه ایرانی است.

مفهوم فساد و دولت در اندیشه آخوندزاده

میرزا فتحعلی آخوندزاده را باید از نخستین متفکرانی دانست که تلاش کرد تا زبان نقد قدرت سیاسی را در ایران با مفاهیم مدرن سامان دهد و گفتمانی تازه در تقابل با سلطنت، دین، و سنت سیاسی دیرینه پدید آورد. اندیشه سیاسی او بیش از هر چیز بر پایه نفی مشروعیت ساختارهای سنتی و تلاش برای جایگزینی آنها با نظم عقلانی و قانون‌مدار استوار است. در این میان، دو مفهوم محوری «فساد» و «دولت» در آثار و رسائل سیاسی او جایگاه برجسته‌ای دارند؛ مفاهیمی که نه صرفاً در سطح واژگانی، بلکه به‌مثابه مولفه‌های بنیادین گفتمان سیاسی مدرن عمل می‌کنند. آخوندزاده در مقام یکی از اولین نظریه‌پردازان سکولاریسم و مشروطه‌خواهی در ایران، تلاش کرد تا دولت را از اقتدار سنتی، استبدادی، و دینی جدا کند و آن را در نسبت با عقلانیت، حقوق ملت، و قانون بازتعریف نماید (Bayat, ۲۰۰۷). به همین جهت، مفهوم فساد در اندیشه او نه یک آسیب حاشیه‌ای، بلکه شاخص مرکزی بیماری ساختار قدرت در ایران است.

در اندیشه آخوندزاده، فساد سیاسی ریشه در بنیادهای سلطنت مطلقه و پیوند ساختاری آن با نهاد دین دارد. از نظر او، این پیوند باعث شده است که دولت نه به مثابه نهادی عقلانی برای تنظیم امور جامعه، بلکه به‌عنوان ابزار سلطه فردی و منافع خاص عمل کند. وی بارها در نامه‌ها و رسائل خود، «جهل» را منشأ اصلی فساد می‌داند و آن را به‌ویژه در طبقه حاکم و علما تشخیص می‌دهد. در یکی از نامه‌هایش به میرزا ملکم‌خان، تأکید می‌کند که «هیچ مملکتی اصلاح نمی‌پذیرد

مگر آن که حاکمان آن علم دولت‌داری را بیاموزند و به قانون تمکین کنند». از این‌رو، فساد در منظومه فکری او، فقدان عقلانیت، غیاب قانون، و تداوم خرافه‌گرایی است؛ عواملی که همگی به‌واسطه استمرار استبداد و ساختارهای فکری عقب‌مانده تحمیل شده‌اند (Hairi, ۱۹۸۸). دولت در این چارچوب، نهادی نیست که برآمده از اراده عمومی باشد، بلکه ابزاری برای تحمیل اراده فردی شاه و اطرافیان اوست.

ویژگی مهم در تحلیل گفتمان آخوندزاده آن است که فساد را نه پدیده‌ای اتفاقی یا ناشی از انحراف افراد، بلکه ساختاری و بنیادین می‌داند. از نظر او، فساد تا زمانی که سلطنت مطلقه و نهاد دین به‌عنوان منابع اصلی مشروعیت سیاسی باقی بمانند، تداوم خواهد یافت. در این‌جاست که نظریه گفتمانی فوکو در تحلیل اندیشه آخوندزاده کاربرد می‌یابد: فوکو بر آن است که قدرت، سازنده دانش و حقیقت است و برای درک قدرت باید به سازوکارهای دانشی آن توجه کرد (Foucault, ۱۹۸۰). آخوندزاده با نقد ساختار دانشی سنتی، تلاش می‌کند تا گفتمان جدیدی از حقیقت سیاسی بنیان نهد؛ گفتمانی که در آن دولت بر اساس قانون سکولار و عقلانیت عمومی سازمان می‌یابد و فساد سیاسی به‌عنوان ضد ارزش اصلی در نظم اجتماعی معرفی می‌شود. به‌همین دلیل، یکی از طرح‌های اصلی آخوندزاده، نگارش قانون اساسی است؛ او حتی نسخه‌ای از قانون اساسی فرضی را برای ایران نگاشته و در آن به تفصیل به تفکیک قوا، نظارت مردمی و حقوق مدنی اشاره کرده است (Keddie, ۲۰۰۳).

از منظر تحلیل گفتمان، آخوندزاده با بهره‌گیری از تقابل‌های معنایی آشکار، ساختار گفتمان انتقادی خود را سامان می‌دهد. دولت عقلانی در برابر دولت استبدادی، علم در برابر جهل، قانون در برابر شریعت، و ملت در برابر رعیت از جمله این تقابل‌هاست. در این میان، دولت فاسد به‌مثابه یک «دال مرکزی» در گفتمان او عمل می‌کند؛ دالی تهی که در مواجهه با دیگر مفاهیم (مثل ظلم، بی‌عدالتی، نادانی، و خرافه) معنا می‌یابد. نظریه‌پردازانی چون لاکلا و موفه با تأکید بر دال‌های تهی، نشان می‌دهند که چگونه در لحظات بحرانی، معنای مفاهیم بنیادین جامعه از نو تعریف می‌شود و فضا برای هژمونی گفتمانی تازه فراهم می‌گردد (Laclau & Mouffe, ۲۰۰۱). آخوندزاده نیز در بستر بحران مشروعیت دولت قاجار، مفهوم دولت را به‌گونه‌ای بازتعریف می‌کند که آن را تنها در صورتی مشروع می‌داند که بر پایه قانون، آزادی اندیشه، و تفکیک نهاد دین از سیاست بنا شده باشد.

یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته گفتمان آخوندزاده در مورد فساد، پیوند آن با مفهوم اخلاق عمومی و وظایف شهروندی است. او برخلاف سنت‌های فکری پیشین که فساد را بیشتر به گناه فردی تقلیل می‌دادند، آن را به ساختار کلی جامعه ربط می‌دهد و برای اصلاح آن، به آگاهی مردم، تربیت مدنی، و مسئولیت‌پذیری اجتماعی تأکید می‌کند. به‌نظر او، بدون ملت آگاه، هیچ دولت قانون‌مداری شکل نمی‌گیرد و فساد همچنان در چرخه‌ای بازتولید خواهد شد. این نگاه را می‌توان در نسبت با اندیشه‌های روشنگری غربی و به‌ویژه آثار منتسکیو، روسو و ولتر تحلیل کرد که آخوندزاده با آن‌ها آشنایی داشت و ترجمه‌هایی از آثار ایشان یا متون مشابه را در اختیار داشت (Martin, ۱۹۸۹). او با استفاده از این منابع، به مفهوم «شهروند فعال» در برابر «رعیت منفعل» اشاره می‌کند و تأکید دارد که فساد سیاسی تنها با مشارکت عمومی و ساختار حقوقی مستقل از اراده فردی قابل مهار است.

در زمینه زبان‌شناسی گفتمان، همان‌طور که ون‌دایک اشاره می‌کند، استفاده از استعاره‌ها و کنایه‌ها می‌تواند ابزاری برای بازنمایی مفاهیم پیچیده سیاسی باشد (van Dijk, ۱۹۹۸). آخوندزاده با بهره‌گیری از زبان استعاری، فساد را چون «سرطانی که جان ملت را می‌خورد» تصویر می‌کند یا در مواردی، دولت فاسد را به «هیولایی» تشبیه می‌نماید که از جهل و دین تغذیه می‌کند. این استعاره‌ها نه تنها عملکرد زیبایی‌شناختی دارند، بلکه به‌مثابه ابزار اقناع و تعمیق گفتمان سیاسی به کار گرفته می‌شوند. به‌ویژه زمانی که فضای سیاسی اجازه انتقاد مستقیم نمی‌دهد، این‌گونه زبان استعاری به روشنفکران امکان می‌دهد تا ضمن حفظ ایمنی، نقد

بنیادین خود را منتقل کنند. زبان آخوندزاده، آمیخته‌ای از طنز تلخ، عقلانیت فلسفی، و حمله مستقیم به پایه‌های قدرت سیاسی است؛ زبانی که خواننده را از خواب سیاسی بیدار می‌کند و به کنشگری دعوت می‌نماید.

در نهایت، باید تأکید کرد که اندیشه آخوندزاده درباره فساد و دولت، صرفاً در مقام اعتراض به وضع موجود باقی نمی‌ماند، بلکه نوعی پروژه سیاسی و گفتمانی برای بازسازی نظم سیاسی ایران است. او از طریق نقد فساد، به بازتعریف مفاهیم کلیدی چون دولت، ملت، قانون، مشروعیت، و قدرت می‌پردازد و تلاش می‌کند تا به جای دولت فاسد، دولت مدرن ملی را پیشنهاد کند. این گفتمان، بعدها در جریان مشروطه‌خواهی ایرانیان، به‌ویژه در میان نسل دوم روشنفکران، تداوم یافت و به یکی از ارکان نظری اصلاحات سیاسی تبدیل شد. به همین جهت، تحلیل گفتمان انتقادی آخوندزاده، نه تنها فهمی از گذشته، بلکه پاسخی به پرسش‌های تداومی تاریخ سیاسی ایران است؛ پرسش‌هایی درباره قدرت، اخلاق، و امکان نجات ملت از چنگال فساد.

بازنمایی دولت فاسد در داستان‌نویسی انتقادی

داستان‌نویسی انتقادی در دوره ناصری یکی از ابزارهای مهم روشنفکران برای انتقال ایده‌های اصلاح‌طلبانه و نقد قدرت سیاسی محسوب می‌شود. در میان آثار این دوره، «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ» نوشته زین‌العابدین مراغه‌ای جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا این اثر نه فقط یک روایت داستانی، بلکه نمونه‌ای درخشان از بازنمایی گفتمانی فساد در دستگاه دولت قاجار است. مراغه‌ای با تلفیق روایت سفر، توصیف واقعیت‌های اجتماعی، و زبان طنز و طعن، تصویری چندلایه از دولت فاسد، جامعه پریشان، و ملت مغفول ترسیم می‌کند و از این طریق به یکی از برجسته‌ترین صداهای انتقادی زمان خود بدل می‌شود (Bayat, ۲۰۰۷). در این اثر، دولت فاسد نه صرفاً یک موجودیت سیاسی، بلکه ساختاری همه‌جانبه است که با نظام قضایی، نهاد دین، دستگاه اداری و حتی رفتارهای روزمره مردم درآمیخته است. از این منظر، مراغه‌ای توانسته است با زبان داستان، مفاهیم سیاسی کلان را به زبان مردم نزدیک کند و آن‌ها را وارد سپهر ادراک عمومی سازد.

در «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ»، شخصیت اصلی داستان که از مصر بازمی‌گردد، ایران را از منظری بیرونی، با عینکی منتقدانه و آگاه از تحولات تمدنی مشاهده می‌کند. این تکنیک روایی به نویسنده امکان می‌دهد تا از زاویه دید فردی «متمدن» و «بیدار» به فساد ساختاری در ایران بنگرد و آن را بدون محدودیت‌های صریح سانسور، نقد کند. به تعبیر فوکو (۱۹۸۰)، قدرت گفتمان نه تنها در آن است که حقیقت را بیان می‌کند، بلکه در اینکه چه کسی، در چه موقعیتی، و از چه جایگاهی آن را می‌گوید. در اینجا، ابراهیم‌بیگ نه فقط یک مسافر، بلکه حامل گفتمانی است که دولت را از منظر مشروعیت، کارآمدی، و نسبت آن با مردم به پرسش می‌کشد. در صفحات متعددی از این رمان، او با حیرت و خشم به فساد گسترده در دستگاه‌های حکومتی، رشوه‌خواری مأموران، بی‌قانونی، ظلم بر رعایا، و خرافه‌گرایی اشاره می‌کند و با زبان ادبی، دولت ایران را به نهادی فاسد و پوسیده تشبیه می‌کند که تنها نامی از آن باقی مانده است (Keddie, ۲۰۰۳).

فساد در این داستان به صورت چندبُعدی بازنمایی می‌شود. نخست در سطح اداری و اجرایی، که در آن مأموران دولت نه بر اساس ضوابط، بلکه از سر منافع شخصی و روابط قومی و خویشاوندی عمل می‌کنند. این تصویر از «قانون‌گریزی نهادمند» هم‌راستا با تحلیل‌های گفتمان‌پژوهی است که تأکید دارد فساد ساختاری، زمانی تثبیت می‌شود که نهادها از کارکردهای تعریف‌شده‌شان تهی شده و به ابزارهای خصوصی‌سازی قدرت بدل گردند (van Dijk, ۱۹۹۸). در جای جای داستان، ابراهیم‌بیگ از دادخواهی‌های نافرجام، بی‌عدالتی در قضاوت‌ها، و وابستگی کامل نظام عدالت به اراده حکام و علما سخن می‌گوید؛ اموری که در مجموع، تصویری از دولت فاسد و فاقد مشروعیت قانونی ارائه می‌دهند. دوم، فساد در سطح اجتماعی و اخلاقی نیز دیده می‌شود؛ جایی که مردم به سبب فشار اقتصادی،

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

بی‌اعتمادی به قانون، و تداوم استبداد، به دروغ، تزویر و بی‌تفاوتی اجتماعی روی آورده‌اند. این هم‌بستگی میان فساد سیاسی و فرسایش اخلاق عمومی، یکی از نکاتی است که مراغه‌ای به‌خوبی در ساختار روایت گفتمانی خود وارد کرده است.

در ادبیات داستانی مراغه‌ای، تقابل‌های معنایی نقش مهمی در تولید معنا ایفا می‌کنند. دولت/ملت، عقل/خرافه، عدالت/ظلم، و تمدن/توحش تقابل‌هایی‌اند که در روایت داستانی به‌صورت مداوم تکرار و بازتولید می‌شوند. به‌زعم لاکلا و موفه (۲۰۰۱)، این تقابل‌ها مولفه‌های اساسی سازنده هویت گفتمانی‌اند که از طریق آن‌ها، موقعیت‌های گفتمانی تثبیت یا به چالش کشیده می‌شوند. در این متن، ابراهیم‌بیگ نماینده خرد، قانون، و تمدن است و دولت ایران نماینده جهل، بی‌نظمی و فساد؛ بدین ترتیب، بازنمایی دولت فاسد نه‌فقط نقد یک حکومت خاص، بلکه نفی ساختار کلی سلطه سنتی و ارائه آلترناتیو گفتمانی مدرنیته است. در این گفتمان، مشروعیت دولت تنها در صورتی پذیرفته می‌شود که تابع قانون و عقلانیت باشد، وگرنه به یک پیکره بی‌جان و آسیب‌زا تبدیل می‌شود.

زبان استعاری و طنز تلخ در این اثر، ابزار مهمی برای تعمیق گفتمان انتقادی است. مراغه‌ای با بهره‌گیری از تمثیل‌های حیوانی، کنایه‌های سیاسی، و روایت‌های شگفت‌انگیز از وقایع روزمره، چهره‌ای دلهره‌آور اما واقعی از دولت فاسد ترسیم می‌کند. برای مثال، جایی که از وضع مدارس و بی‌سوادی گسترده سخن می‌گوید، نظام آموزشی را به «قفس جهل» تشبیه می‌کند که در آن نه خردآموزی، بلکه اطاعت، تقلید و پرستش قدرت ترویج می‌شود. این‌گونه استعاره‌ها همان‌طور که ون‌دایک (۲۰۰۶) نشان می‌دهد، راهبردهای اقناعی‌اند که ذهن مخاطب را به‌گونه‌ای غیرمستقیم متأثر می‌کنند و بستر مناسبی برای درونی‌سازی پیام‌های گفتمانی فراهم می‌سازند. مخاطب با این زبان، به‌جای مواجهه مستقیم با گفتمان سیاسی، از طریق همدلی داستانی به نقد قدرت می‌رسد و در فرآیند تدریجی، به آگاهی سیاسی دست می‌یابد.

یکی دیگر از وجوه مهم در تحلیل گفتمانی «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ»، نقش مردم در نسبت با دولت فاسد است. برخلاف گفتمان‌های نخبه‌گرایانه که مردم را صرفاً مفعول قدرت تلقی می‌کنند، مراغه‌ای تلاش می‌کند تا نشان دهد که فساد دولتی بدون بی‌تفاوتی، ترس یا ناآگاهی مردم تداوم نمی‌یابد. او از «ملت خوابیده»، «رعایای بی‌سواد» و «مردمی که به ظلم خو گرفته‌اند» سخن می‌گوید، اما هم‌زمان امید دارد که این ملت با بیداری، آگاهی و مشارکت، بتواند ساختار فاسد را تغییر دهد. این نگاه از منظر نظریه‌های کنش اجتماعی حائز اهمیت است، چرا که گفتمان انتقادی مراغه‌ای نه‌تنها قدرت را نقد می‌کند، بلکه مخاطب را به کنشگری دعوت می‌کند. همان‌طور که حبیب‌اللهی (۱۹۹۷) نیز اشاره می‌کند، گفتمان سیاسی داستانی این دوره، یک پروژه تربیتی نیز هست که تلاش دارد اخلاق عمومی، دغدغه ملی، و مسئولیت اجتماعی را در میان خوانندگان نهادینه کند.

از نظر نظری، گفتمان مراغه‌ای را می‌توان نوعی گفتمان ضد‌هژمونیک دانست که تلاش دارد از درون زبان، نظم سلطه را فروپاشد و معنای تازه‌ای از دولت و قدرت ارائه دهد. فوکو (۱۹۸۰) مفهوم «ضد-گفتمان» را برای این دست تلاش‌ها به‌کار می‌برد و معتقد است که روشنفکران با ایجاد شکاف در نظم گفتار رسمی، امکان شکل‌گیری سوژه انتقادی را فراهم می‌سازند. در این رمان نیز، شخصیت ابراهیم‌بیگ به‌عنوان سوژه انتقادی عمل می‌کند که از دل مشاهده واقعیت‌های تلخ، به بازخوانی مفاهیم سیاسی می‌پردازد و تلاش می‌کند تا از دل فساد، مفاهیمی چون «ملت»، «قانون»، و «حقوق» را احیا کند. این بازنمایی از دولت فاسد، درواقع تلاشی برای صورت‌بندی بحران مشروعیت در زبان است؛ زبانی که قدرت آن را به‌واسطه داستان، طنز و روایت به مخاطب منتقل می‌کند.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ» نمونه‌ای برجسته از بازنمایی گفتمانی فساد در قالب داستان‌نویسی انتقادی است. مراغه‌ای با بهره‌گیری از ساختارهای روایی پیچیده، زبان نمادین و تحلیل دقیق ساختارهای قدرت، توانسته است مفهومی چندلایه از دولت فاسد ارائه دهد؛ مفهومی که نه‌فقط توصیف‌گر

واقعیت سیاسی، بلکه بخشی از پروژه روشنفکری برای بازسازی هویت ملت و نظم سیاسی است. این گفتمان، هم از منظر مفهومی و هم از منظر زیبایی‌شناختی، یکی از تأثیرگذارترین اشکال نقد قدرت در تاریخ ایران مدرن به‌شمار می‌رود.

نقش شرع، قانون، و عقلانیت مدرن در تعریف فساد

در دوره ناصری، مفهوم فساد به‌مثابه یکی از کلیدی‌ترین محورهای نقد قدرت، در بستر رقابت و تعامل سه نظام معنایی مستقل اما متداخل شکل گرفت: شرع، قانون، و عقلانیت مدرن. در این دوره، روشنفکران ایرانی برای نخستین‌بار تلاش کردند تا فراتر از سنت‌های دیرپای فقهی، مفهوم فساد را در قالب نظام حقوقی مدرن و بر اساس عقلانیت فلسفی و سیاسی غربی بازتعریف کنند. از این‌رو، تقابل و گاه هم‌نشینی این سه دستگاه مفهومی در شکل‌گیری معنا و حدود فساد، نقشی اساسی ایفا کرد. هر یک از این سه نظام، برداشت خاصی از فساد ارائه می‌کردند و تلاش داشتند مرجعیت تفسیر آن را در گفتمان سیاسی به‌دست گیرند. این وضعیت، آن‌گونه که لاکلا و موفه (۲۰۰۱) در نظریه گفتمان خود توضیح می‌دهند، نمونه‌ای از «منازعه بر سر دال‌های شناور» است؛ جایی که مفاهیمی چون فساد، عدالت، و مشروعیت میان گفتمان‌های رقیب دست به دست می‌شود تا در نهایت یکی از این گفتمان‌ها بتواند معنای غالب را تثبیت کند.

در نظام فقهی اسلامی که توسط نهاد روحانیت در دوره قاجار نمایندگی می‌شد، فساد عمدتاً مفهومی اخلاقی و شرعی بود و بر اساس قواعد حلال و حرام تعریف می‌شد. در این چارچوب، رشوه‌خواری، ظلم به رعیت، نادیده‌گرفتن احکام دینی در قضاوت، و تضعیف قدرت علما، به‌مثابه مصادیق فساد تلقی می‌شدند. علمای برجسته‌ای چون شیخ فضل‌الله نوری، اگرچه منتقد ظلم حکام بودند، اما فساد را نه ناشی از ساختار استبدادی قدرت، بلکه در اثر فاصله گرفتن دولت از شرع می‌دانستند. این نگاه، ریشه در دیدگاهی داشت که مشروعیت سیاسی را نه از قانون عرفی یا اراده ملت، بلکه از التزام حاکم به شریعت می‌گرفت (Hairi, ۱۹۸۸). از این منظر، حاکمی که «حافظ شرع» نباشد، دچار فسق است و حکومت او فاقد وجاهت دینی تلقی می‌شود. این تلقی در تضاد با نگاه نوگرایانه روشنفکرانی چون مستشارالدوله و طالبوف قرار داشت که فساد را امری ساختاری و ناشی از فقدان نظام قانونی مدرن می‌دانستند.

با ورود مفاهیم قانونی از طریق ترجمه آثار غربی، از جمله آثار منتسکیو و روسو، و از طریق ارتباط مستقیم با نهادهای مدرن دولت‌داری عثمانی و اروپا، رویکرد جدیدی به فساد در ایران رواج یافت. این رویکرد بر آن بود که فساد هنگامی رخ می‌دهد که قدرت از چارچوب قانون مدون و همگانی فراتر رود و بر اساس منافع شخصی، قومی یا طبقاتی عمل کند. در این چارچوب، قانون مفهومی عرفی و عقل‌گرایانه دارد و تابع نهادهایی است که قدرت را محدود و پاسخگو می‌کنند. مستشارالدوله در رساله «یک کلمه» به‌صراحت از قانون به‌عنوان «تنها راه اصلاح دولت» یاد می‌کند و معتقد است که تا وقتی دولت‌ها تابع قانون نباشند، فساد نه‌تنها قابل مهار نیست، بلکه تولید و بازتولید خواهد شد (Bayat, ۲۰۰۷). این نگاه، ریشه در عقلانیت مدرنی دارد که فساد را نه امری اخلاقی، بلکه امری حقوقی و ساختاری تعریف می‌کند. در این دیدگاه، فساد زمانی رخ می‌دهد که شفافیت، پاسخگویی، و نظارت نهادی وجود نداشته باشد؛ مفاهیمی که بعدها در ادبیات حقوق عمومی و نظریه‌های مدرن دولت نهادینه شدند (Habermas, ۱۹۷۵).

از منظر عقلانیت مدرن، همان‌گونه که در فلسفه روشنگری و نظریه‌های علوم سیاسی قرن نوزدهم تبیین شده است، دولت مشروع نهادی است که وظیفه آن تأمین منافع عمومی، تضمین آزادی فردی، و تحقق عدالت نهادی است. در این چارچوب، هرگونه انحراف از این وظایف، از جمله تمرکز بی‌ضابطه قدرت، طرد مشارکت مردمی، یا بهره‌برداری شخصی از منابع عمومی، به‌مثابه فساد تلقی می‌شود. روشنفکران ایرانی مانند آخوندزاده، طالبوف و مراغه‌ای با الهام از این عقلانیت،

در آثار خود تأکید می‌کردند که فساد دولتی زمانی مهار می‌شود که ساختار قدرت در چارچوب قانون عقلانی محدود شود. به عبارت دیگر، مشروعیت دولت نه از شرع، بلکه از قانون وضعی و اراده عمومی ناشی می‌شود؛ نکته‌ای که در نظریات هابرماس درباره بحران مشروعیت نیز برجسته است (Habermas, ۱۹۷۵). این تفکیک منبع مشروعیت، باعث شد که روشنفکران بتوانند زبان جدیدی برای نقد قدرت بسازند و گفتمان سنتی شرعی را به چالش بکشند.

در تحلیل گفتمانی، این تعارض معنایی میان شرع، قانون، و عقلانیت مدرن در تعریف فساد، به شکل رقابت میان دال‌های گفتمانی بازتاب می‌یابد. به زعم ون‌دایک (۱۹۹۸)، تحلیل گفتمان سیاسی باید به این نکته توجه کند که چگونه مفاهیم سیاسی از طریق زبان و بافت اجتماعی شکل می‌گیرند و چگونه این مفاهیم توسط گفتمان‌های مختلف بازتعریف می‌شوند. در دوره ناصری، زبان فقها، زبان اصلاح‌طلبان قانون‌گرا، و زبان نویسندگان عقل‌گرا هر یک تعریفی متفاوت از فساد ارائه می‌کردند و تلاش داشتند تا اقتدار معنایی خود را بر گفتمان سیاسی حاکم تحمیل کنند. در این میان، پیروزی نسبی گفتمان قانون‌گرای مشروطه‌خواهان در اواخر دوره قاجار، نشانه‌ای از چرخش گفتمانی در معنای فساد بود؛ به گونه‌ای که از آن پس، فساد بیش از آن‌که به تخطی از شرع ارجاع داده شود، به نقض قانون، سوءاستفاده از قدرت، و فقدان پاسخگویی نهادی نسبت داده می‌شد (Amanat, ۱۹۹۷).

زبان استعاری نیز در این فرایند بازنمایی نقش مهمی ایفا کرد. در متون روشنفکری، دولت فاسد گاه به بدن بیماری تشبیه می‌شد که تنها با جراحی قانون درمان می‌شود، یا به موجودی طفیلی که بر دوش ملت افتاده است و مانع پیشرفت کشور شده است. این استعاره‌ها، بر اساس نظریه‌های زبان‌شناسی انتقادی، ابزارهای معنایی هستند که مفاهیم انتزاعی را در قالب تصاویر ملموس برای مخاطب قابل فهم می‌کنند و هم‌زمان بار ارزشی خاصی به آن‌ها می‌دهند (van Dijk, ۲۰۰۶). در این میان، قانون اغلب به نور، راه، یا دارو تشبیه می‌شد و عقلانیت مدرن به آینه‌ای که فساد را افشا می‌کند. این تصاویر زبانی نشان‌دهنده جهت‌گیری ارزشی گفتمان‌ها هستند و نشان می‌دهند که چگونه فساد به تدریج از یک مفهوم شرعی به مفهومی عقلانی، حقوقی، و نهادی تبدیل شد.

در نهایت، مفهوم فساد در دوره ناصری را نمی‌توان بدون توجه به تعامل و تنش میان سه منبع معنا یعنی شرع، قانون و عقلانیت مدرن فهم کرد. هر یک از این دستگاه‌های معرفتی، تعریف خاصی از فساد، سازوکارهای تشخیص آن، و راهکارهای مقابله با آن ارائه می‌دادند. روشنفکران با ترجیح عقلانیت مدرن و قانون‌گرایی، تلاش کردند تا تصویری ساختاری، تاریخی و نهادی از فساد ارائه دهند و آن را به مثابه نماد بحران مشروعیت سیاسی تحلیل کنند. این رویکرد، سنگ‌بنای زبان سیاسی مدرن در ایران شد و راه را برای طرح مفاهیمی چون پاسخگویی، شفافیت، حاکمیت قانون، و عدالت نهادی در قرن بیستم گشود.

استعاره‌ها و کلیدواژه‌های گفتمان ضدفساد در این متون

در متون روشنفکری دوره ناصری، استعاره‌ها و کلیدواژه‌ها نقشی بنیادی در برساخت و انتقال گفتمان ضدفساد ایفا می‌کنند. این عناصر زبانی، تنها ابزارهای بلاغی یا زیبایی‌شناختی نیستند، بلکه در خدمت برساخت مفاهیم سیاسی، جهت‌دهی معنایی به پیام‌ها، و تثبیت چارچوب‌های گفتمانی قرار می‌گیرند. بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی، استعاره‌ها می‌توانند ساختارهای ذهنی را فعال کنند و مفاهیم پیچیده را در قالب تصاویری ملموس و اثرگذار به مخاطب منتقل کنند؛ به‌ویژه در بسترهای استبدادی و سانسورزده‌ای مانند ایران دوره قاجار، استعاره نه تنها یک ابزار ادبی، بلکه وسیله‌ای برای مقاومت گفتمانی در برابر سلطه رسمی تلقی می‌شود (van Dijk, ۱۹۹۸). در آثار روشنفکرانی چون طالبوف، آخوندزاده، مستشارالدوله و مراغه‌ای، استعاره‌ها و کلیدواژه‌ها به گونه‌ای سامان یافته‌اند که بتوانند فساد دولت را نه تنها به عنوان یک پدیده، بلکه به مثابه نشانه‌ای از بحران تمدنی و مشروعیت سیاسی افشا و نقد کنند.

استعاره‌هایی که در این متون برای توصیف دولت فاسد به کار می‌رود، اغلب از حوزه‌هایی مانند پزشکی، طبیعت، حیوان‌شناسی، و جهان اخلاقی و دینی استخراج شده‌اند. دولت فاسد در آثار طالبوف همچون بیماری‌ای مزمن معرفی می‌شود که در بدن جامعه رخنه کرده و اگر با جراحی قانون و عقلانیت درمان نشود، به مرگ جامعه می‌انجامد. این استعاره پزشکی، به‌ویژه در «کتاب احمد» و «مسالک‌المحسنین» مکرراً به کار رفته و حامل این معناست که فساد نه یک نقص سطحی، بلکه علامتی از پوسیدگی ساختاری در ارگانیزم دولت است (Bayat, ۲۰۰۷). در گفتمان طالبوف، حاکم فاسد به «حجام بی‌علم» یا «طیب بی‌سواد» تشبیه می‌شود که به جای درمان ملت، بیماری را گسترش می‌دهد. این تصویر، نه تنها بی‌کفایتی فنی دولت را نشان می‌دهد، بلکه نشان می‌دهد که فساد، نوعی انحراف معرفتی و اخلاقی از عقلانیت علمی است؛ امری که هم‌راستا با عقلانیت مدرن روشنگری اروپایی تعریف می‌شود (Keddie, ۲۰۰۳).

در آثار مراغه‌ای نیز دولت فاسد به هیولایی بی‌چشم و بی‌گوش تشبیه شده که نه می‌بیند، نه می‌شنود، و نه درکی از رنج ملت دارد. در «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ»، مأموران دولتی اغلب همانند حیوانات وحشی تصویر شده‌اند که «به خون مردم تشنه‌اند» یا «به جان ملت افتاده‌اند». این استعاره‌ها، به‌زعم فوکو (۱۹۸۰)، نوعی تکنولوژی گفتمانی هستند که از طریق آن، روشنفکران از امکان انتقاد مستقیم در فضای سیاسی محروم، عبور می‌کنند و از طریق تخیل، قدرت را در موقعیت هیولوار، منحن و غیراخلاقی قرار می‌دهند. این روایت استعاری، مخاطب را با خود همراه می‌سازد و ذهن او را از مشروعیت اخلاقی دولت حاکم جدا می‌سازد. از سوی دیگر، ملت نیز اغلب در قالب استعاره‌هایی چون «بدن رنجور»، «طفل بی‌سرپرست»، یا «قربانی بی‌دفاع» تصویر می‌شود؛ استعاره‌هایی که بار احساسی و اخلاقی شدیدی دارند و مخاطب را با تجربه‌ای از رنج و ستم همراه می‌کنند.

کلیدواژه‌های گفتمان ضدفساد در این متون نیز واجد بار معنایی و ایدئولوژیک خاص‌اند. واژگانی چون «قانون»، «عقل»، «ملت»، «عدالت»، «استبداد»، «ظلم»، «جهل»، و «خیانت» در مرکز شبکه معنایی این متون قرار دارند. این کلیدواژه‌ها نه تنها به‌صورت منفرد، بلکه در کنار یکدیگر و در تقابل‌های معنایی ساختار می‌یابند. مثلاً «قانون» همواره در تقابل با «استبداد»، «عقل» در برابر «جهل»، و «عدالت» در برابر «ظلم» قرار دارد. به تعبیر لاکلا و موفه (۲۰۰۱)، این تقابل‌های معنایی، منطق گفتمانی تولید معنا را سامان می‌دهند و مرزهای گفتمان انتقادی را از گفتمان حاکم متمایز می‌سازند. برای نمونه، مستشارالدوله در رساله «یک کلمه» قانون را نه فقط راه نجات، بلکه تجلی عقل و عدالت می‌داند و بارها از واژه «قانون» به‌مثابه کلید طلایی اصلاح یاد می‌کند. در این‌جا، واژه قانون حامل بار ارزشی و نمادین است و نه صرفاً مفهومی فنی یا حقوقی.

یکی از مهم‌ترین کلیدواژه‌هایی که در این گفتمان شکل گرفته، واژه «ملت» است. پیش از این دوره، مفهوم ملت بیشتر به معنای امت یا جمع دینی به کار می‌رفت، اما در متون روشنفکری ناصری، ملت به فاعلی تاریخی، سیاسی و اخلاقی تبدیل می‌شود که در برابر دولت فاسد قرار دارد. ملت در این متون نه تنها قربانی، بلکه بالقوه نجات‌بخش است. این بازتعریف گفتمانی، مبتنی بر تجربه مدرنیته و آشنایی با مفاهیم حاکمیت مردم و حقوق فردی در غرب بود. از همین رو، ملت در کنار واژگانی چون «حقوق»، «آزادی»، و «آگاهی»، به‌عنوان پایه مشروعیت دولت جدید پیشنهاد می‌شود (Martin, ۱۹۸۹). در برابر آن، «استبداد» و «جهل» نقش ضدنمادهایی را دارند که به فساد پیوند می‌خورند و در ذهن مخاطب تصویر قدرت فاسد را تثبیت می‌کنند.

در سطح زبان نیز، نحوه به‌کارگیری این واژگان واجد اهمیت است. برای مثال، واژه «ظلم» نه صرفاً به‌معنای بی‌عدالتی، بلکه دال مرکزی برای اشاره به کل ساختار سلطه قاجار است. ظلم در این گفتمان با مفاهیمی چون بی‌قانونی، نادانی، حرص، خرافه‌پرستی، و تحقیر ملت پیوند خورده است. طالبوف از ظلم به‌عنوان «مادر همه فسادها» یاد می‌کند و مراغه‌ای، آن را «دیو همیشه بیدار در بطن دولت ایران» می‌خواند. این تعبیر نشان می‌دهد که واژگان چگونه حامل مجموعه‌ای از

دلالت‌های معنایی‌اند که در خدمت تبیین یک ساختار کلی از قدرت فاسد به کار می‌روند. همین ویژگی است که به زعم ون‌دایک (۲۰۰۶)، کلیدواژه‌ها را به ابزارهای کنش‌گری گفتمانی بدل می‌سازد، چرا که از طریق آن‌ها، سخن‌گو می‌تواند مخاطب را به مشارکت عاطفی، شناختی و اخلاقی در گفتمان خود وارد کند. نکته قابل‌توجه در این میان، پویایی معنا و چرخش ارزشی برخی واژگان است. مثلاً واژه‌هایی مانند «سلطنت» یا «دربار» که در گفتمان سنتی دارای تقدس و احترام بودند، در این متون بار منفی یافته و در کنار فساد، ظلم و نادانی قرار گرفته‌اند. این فرایند همان چیزی است که در تحلیل گفتمان، به عنوان «بازتعریف معنایی» شناخته می‌شود و از نشانه‌های گسست گفتمانی به شمار می‌آید. روشنفکران ایرانی با دگرگون ساختن ارزش معنایی این واژگان، نظم مفهومی گذشته را فروپاشاندند و مفاهیم بدیل را به تدریج در ذهن جامعه تثبیت کردند؛ امری که به شکل‌گیری زبان سیاسی مدرن در ایران منجر شد (Amanat, ۱۹۹۷).

در مجموع، استعاره‌ها و کلیدواژه‌های گفتمان ضدفساد در متون روشنفکری دوره ناصری، نه تنها سازه‌های ادبی، بلکه عناصر راهبردی گفتمان انتقادی‌اند که وظیفه آن‌ها انتقال معنا، ایجاد اقناع، و برساخت هویت‌های سیاسی است. این عناصر، امکان آن را فراهم کردند تا روشنفکران، با وجود محدودیت‌های سیاسی و فقدان رسانه‌های مدرن، بتوانند زبانی جدید برای نقد قدرت، تبیین فساد، و پیشنهاد اصلاح تولید کنند. بررسی دقیق این زبان نشان می‌دهد که گفتمان ضدفساد دوره ناصری، پیش از آن‌که جنبشی سیاسی باشد، انقلابی در زبان و معنا بود؛ انقلابی که زمینه‌ساز تحول در تصور ایرانیان از دولت، مشروعیت، و عدالت شد.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل گفتمان انتقادی از متون روشنفکری دوره ناصری نشان می‌دهد که صورت‌بندی مفهوم «دولت فاسد» در این متون، صرفاً بازتاب واقعیت‌های سیاسی آن عصر نبود، بلکه بخشی از یک پروژه گفتمانی برای بازتعریف مشروعیت، قدرت، و رابطه دولت با ملت در ایران بود. روشنفکران ناصری، از جمله طالبوف، آخوندزاده، مستشارالدوله، و مراغه‌ای، در فضای بحران مشروعیت سلطنت قاجار، با بهره‌گیری از ابزار زبان و ادبیات، مفهومی نو از فساد را تولید کردند که برآمده از عقلانیت مدرن، تجربه زیسته مردم، و افق گشودگی به جهان غربی بود. این مفهوم برخلاف درک سنتی از فساد که آن را امری اخلاقی و فردی تلقی می‌کرد، ساختاری، نهادی، و گفتمانی بود. در این نگاه، فساد دیگر نتیجه فسق فرد حاکم یا بی‌تقوایی مأمور دولتی نبود، بلکه نشانه‌ای از پوسیدگی بنیان‌های مشروعیت سیاسی در یک نظم سلطنتی موروثی، غیرپاسخ‌گو، و قانون‌گریز محسوب می‌شد (Bayat, ۲۰۰۷).

قرار گرفتن این گفتمان انتقادی در بستر تاریخی دوره ناصری، بی‌ارتباط با تحولات نهادی و اجتماعی آن عصر نیست. در نیمه دوم قرن نوزدهم، ایران با گسترش روابط استعماری، افزایش امتیازات خارجی، بحران مالی دربار، و رشد بی‌سابقه استبداد روبرو بود. در همین دوران، ورود مفاهیم مدرن از طریق ترجمه آثار سیاسی غربی، سفرنامه‌ها، و مناسبات تازه با امپراتوری عثمانی، امکان طرح زبان جدیدی برای فهم سیاست را فراهم کرد. روشنفکران با بهره‌گیری از این منابع، به تدریج کوشیدند تا الگوی سنتی قدرت را به چالش بکشند و تصویری تازه از حکومت مبتنی بر عقلانیت، قانون، و حقوق ملت ارائه دهند (Keddie, ۲۰۰۳). در این فضای بحرانی، گفتمان دولت فاسد به عنوان ابزار اصلی این چالش عمل کرد و به روشنفکران اجازه داد تا هم در نقد نظام موجود و هم در ساخت بدیل‌های سیاسی مشارکت فعال داشته باشند.

نکته مهمی که از تحلیل این متون می‌توان دریافت آن است که زبان و استعاره‌های به کار رفته برای توصیف دولت فاسد، نقش بنیادینی در انتقال معنا و اقناع مخاطب داشتند. استعاره‌هایی چون دولت به مثابه بدن بیمار، حاکم به مثابه دزد یا جبار، ملت به مثابه طفل یتیم یا بدن رنجور، و قانون به مثابه دارو، همگی نشان

می‌دهند که روشنفکران به دنبال ساختن زبان جدیدی برای نقد قدرت بودند؛ زبانی که از زبان رسمی شرعی فاصله می‌گرفت و در پی آن بود که مفاهیم مدرنی چون قانون‌گرایی، عقلانیت سیاسی، و عدالت اجتماعی را در ذهن مخاطب ایرانی تثبیت کند (van Dijk, ۱۹۹۸). همین استعاره‌ها، نه تنها شکلی زیبایی‌شناختی به متن می‌بخشیدند، بلکه کارکردی گفتمانی داشتند؛ زیرا از طریق آن‌ها، فساد دیگر پدیده‌ای طبیعی یا اجتناب‌ناپذیر نبود، بلکه بیماری‌ای بود که می‌شد آن را درمان کرد؛ به شرط آن‌که عقل و قانون جایگزین استبداد و جهل شوند.

از سوی دیگر، بررسی نظام واژگانی و کلیدواژه‌های به کار رفته در این متون، نشان می‌دهد که روشنفکران به شدت درگیر منازعه معنایی با گفتمان سلطنت بودند. واژگانی چون «قانون»، «ملت»، «حقوق»، «عدالت»، «آزادی» و «عقل» در مقابل واژگانی چون «استبداد»، «جهل»، «ظلم»، «خرافه»، و «سلطنت» قرار می‌گیرند. این تقابل‌ها نه تنها چارچوب معنایی گفتمان روشنفکری را می‌سازند، بلکه نشان‌دهنده چرخش پارادایمی در زبان سیاسی ایران هستند. بر همین اساس، نظریه‌پردازانی چون لاکلا و موفه (۲۰۰۱) این فرایند را «مبارزه بر سر دال‌های شناور» می‌نامند که در آن، معنای مفاهیم بنیادین به عرصه منازعه تبدیل می‌شود و گفتمان جدید، در تلاش است که معنای غالب را از آن خود کند. روشنفکران ناصری دقیقاً همین هدف را دنبال می‌کردند: بازتعریف مفاهیم قدرت، دولت، و مشروعیت بر پایه الگوی عقلانیت مدرن و فاصله‌گیری از منطق سنتی شرعی و پدرسالارانه.

تلاش برای پیوند میان زبان، قدرت، و عقلانیت، در متون این دوره بسیار برجسته است. روشنفکران نه تنها قدرت را نقد می‌کردند، بلکه با زبان خود، قدرت جدیدی می‌ساختند. آن‌ها با برساخت گفتمان دولت فاسد، این پیام را منتقل می‌کردند که نظم موجود ناپایدار است و مشروعیت خود را از دست داده است. این گفتمان، در عمل، نه فقط ابزاری انتقادی، بلکه ابزاری پیش‌بینی‌گر برای حرکت به سوی مشروطه بود؛ حرکتی که در دهه‌های بعدی از همین زبان و واژگان تغذیه کرد و نهایتاً به تغییر بنیادین در ساختار سیاسی ایران انجامید (Amanat, ۱۹۹۷). از این رو، گفتمان ضدفساد را باید نه فقط نقد وضع موجود، بلکه پی‌ریزی آینده‌ای متفاوت دانست که در آن، نظم مبتنی بر قانون، عقل و پاسخگویی جایگزین استبداد مطلقه گردد.

در نتیجه، می‌توان گفت که بازنمایی گفتمانی فساد در متون روشنفکری دوره ناصری، تبلور بحرانی عمیق در مشروعیت نظام سلطنت قاجار و تلاش فکری برای صورت‌بندی بدیلی از نظم سیاسی بود. این متون، با استفاده از زبان استعاره‌ای، واژگان کلیدی، و ساختارهای استدلالی عقل‌محور، توانستند تصویری تازه از فساد و دولت ارائه دهند؛ تصویری که بر خلاف درک‌های سنتی، فساد را نه مسئله‌ای فردی یا اخلاقی، بلکه ساختاری، نهادی، و معرفتی می‌دید. سهم نظری این پژوهش در آن است که نشان می‌دهد گفتمان ضدفساد چگونه از طریق زبان، معنا، و روایت، مشارکت در تحول سیاسی را ممکن می‌سازد. این پژوهش همچنین از منظر تاریخی، به فهم بهتر ریشه‌های گفتمان مشروطه و پیدایش زبان سیاسی مدرن در ایران کمک می‌کند.

برای پژوهش‌های آینده، پیشنهاد می‌شود که این گفتمان در مقایسه با دیگر متون هم‌عصر در جهان اسلام، به‌ویژه در امپراتوری عثمانی یا مصر دوره محمدعلی، بررسی شود تا بتوان روند جهانی شدن زبان‌های انتقادی مدرن را بهتر درک کرد. همچنین تحلیل بینامتنی میان متون روشنفکری ناصری و متون مشروطه‌طلبانه، می‌تواند به فهم تداوم یا گسست این گفتمان یاری رساند. در سطح نظری نیز، کاربرد دقیق‌تر نظریه‌های گفتمان انتقادی معاصر مانند رویکردهای نورمن فرکلاف یا جان تامپسون می‌تواند لایه‌های پنهان‌تری از مناسبات زبان و قدرت را در این متون آشکار سازد. در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که زبان، استعاره، و روایت، نه فقط بازتابنده واقعیت سیاسی‌اند، بلکه خود بخشی از سازوکار تولید قدرت، مقاومت و تحول در تاریخ ایران بوده‌اند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Amanat, A. (1997). *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy, 1831–1896*. University of California Press.
- Bayat, M. (2007). *Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905–1909*. Oxford University Press.
- Foucault, M. (1980). *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972–1977* (C. Gordon, Ed.). Pantheon Books.
- Habermas, J. (1975). *Legitimation Crisis* (T. McCarthy, Trans.). Beacon Press.
- Keddie, N. R. (2003). *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*. Yale University Press.
- Laclau, E., & Mouffe, C. (2001). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics* (2nd ed.). Verso.
- Martin, V. (1989). *Islam and Modernism: The Iranian Revolution of 1906*. I.B. Tauris.
- van Dijk, T. A. (1998). *Ideology: A Multidisciplinary Approach*. Sage.
- van Dijk, T. A. (2006). *Discourse and Manipulation*. *Discourse & Society*, 17(3), 359–383.